



درس دوازدهم بحران‌های معرفتی و معنوی

چالش‌های جهانی، به تدریج و یکی پس از دیگری آشکار می‌شوند، اغلب پایان نمی‌یابند و با بروز چالش‌های جدید، چالش‌های پیشین نیز همچنان باقی می‌مانند. برای مثال، چالش فقر و غنا در چند قرن گذشته بروز کرد اما همچنان پا برجاست.

ابتدا چالش‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... رخ می‌دهند و سپس چالش‌ها و بحران‌های معرفتی، معنوی، اخلاقی، عاطفی و... ظاهر می‌شوند.

این چالش‌ها در مواجهه با سایر فرهنگ‌ها به وجود نمی‌آیند و همگی از درون فرهنگ غرب بر می‌خیزند. علت این چالش‌ها درونی است، نه بیرونی، به همین دلیل فرهنگ غرب نمی‌تواند آن را به دیگران نسبت دهد. از این رو وقتی آثار چنین چالش‌هایی در سطح جهان آشکار می‌شود، فرهنگ‌های دیگر برای مهار آنها نباید، به همان راهی بروند که جهان غرب می‌رود و نباید چاره این چالش‌ها و درمان این دردها را از غرب بخواهند چرا که «اگر کوری، کور دیگر را هدایت کند هر دو به چاه خواهند افتاد.»

برخی چالش‌ها مربوط به لایه‌های سطحی‌تر و برخی مربوط به لایه‌های عمیق‌تر فرهنگ‌اند.

سکولاریسم، اومانیسم و روشنگری در مجموع، عمیق‌ترین لایه فرهنگ معاصر غرب و روح و شالوده آن را تشکیل می‌دهند. تمامی چالش‌های جهانی، از این لایه هویتی برمی‌خیزند ولی بحران‌های معرفتی و معنوی به این لایه تعلق دارند. در مورد این بحران‌ها چه می‌دانید؟



بحران معرفتی

در درس پنجم دربارهٔ رویکرد معرفتی - علمی فرهنگ غرب پس از رنسانس، مطالبی آموختید. آیا آن رویکرد را به یاد دارید؟ غرب معاصر چگونه از آن بحران علمی - معرفتی عبور کرد و با چه بحران علمی - معرفتی جدیدی مواجه شد؟

- در فرهنگ قرون وسطی، کتاب مقدس و شهود آباء کلیسا معتبرترین راه شناخت جهان بود و شناخت از راه عقل و تجربه نادیده گرفته می‌شد.
- در دوران رنسانس، این روش معرفتی مورد تردید قرار گرفت و به تدریج به بحران معرفتی انجامید. جهان غرب برای برون‌رفت از این بحران، وحی و شهود را در شناخت علمی نادیده گرفت و به شناخت از راه عقل و تجربه بسنده کرد.
- شناخت عقلی جدید نیز بیش از دو سده دوام نیاورد. به همین دلیل در قرن نوزدهم و بیستم، شناخت حسی و تجربی را تنها راه شناخت علمی می‌دانستند.
- در قرن نوزدهم، جامعه‌شناسان به دنبال آن بودند که دربارهٔ حقایقی که پیامبران از طریق وحی دربارهٔ جامعهٔ بشری بیان کرده‌اند یا عالمان با استدلال‌های عقلی به آنها رسیده‌اند، با روش حسی و تجربی داوری کنند. جامعه‌شناسان قرن نوزدهم روش تجربی خود را تنها راه درست برای شناخت جهان هستی می‌دانستند و معتقد بودند آگاهی‌ها و علوم جوامع دیگر غیرعلمی است. بدین ترتیب، غرب این مطلب را به نخبگان جوامع غیرغربی القا می‌کرد که پیروی از فرهنگ غرب تنها راه پیشرفت و توسعهٔ دیگر فرهنگ‌ها است.
- بحران معرفتی جدید هنگامی آغاز شد که محدودیت‌های علمی دانش تجربی و همچنین وابستگی آن به معرفت‌های غیرتجربی و غیرحسی آشکار شد. در نیمهٔ اول قرن بیستم، با روشن شدن محدودیت‌های علم تجربی، علم از داوری‌های ارزشی دست برداشت و به امور طبیعی محدود شد.
- در نیمهٔ دوم قرن بیستم با روشن شدن اینکه علم تجربی دارای مبانی غیرتجربی است، علم

مدرن زیر سؤال رفت. آشکار شد علم تجربی غربی تنها تفسیر ممکن از جهان طبیعت نیست بلکه تفسیرهای متناسب با فرهنگ‌های دیگر نیز می‌تواند وجود داشته باشد. تردید درباره مبانی علوم تجربی غربی، در حقیقت تردید درباره بنیان‌های هویتی فرهنگ غرب یعنی لایه‌های عمیق یا همان فلسفه روشنگری بود. با این پرسش، بحران معرفتی - علمی در دو بُعد ظاهر شد:

۱- افول روشنگری و شکل‌گیری جریان‌های پُست مدرن

روشنگری مدرن از قرن نوزدهم مبتنی بر حس و تجربه بود و براساس آن، شناخت غیرتجربی، علمی دانسته نمی‌شد ولی پس از اینکه مشخص شد، علم تجربی به معرفت‌های غیرتجربی وابسته است، استقلال معرفت علمی - تجربی مخدوش شد و هویت روشنگرانه آن مورد تردید قرار گرفت. تردید در روشنگری به منزله تردید در هویت معرفت‌شناختی جهان مدرن بود. دانشمندانی را که در اصل روشنگری علم مدرن تردید کرده‌اند، پسامدرن می‌خوانند، زیرا از اصول جهان مدرن عبور کرده و به فراسوی آن رسیده‌اند.^۱

۲- ناسازگاری ابعاد معرفتی جهان غرب با نیازهای اقتصادی و سیاسی آن

متفکران پسامدرن زمانی در اصول و مبانی فرهنگ غرب تردید کردند که سیاست و اقتصاد جهان غرب، ابعاد جهانی پیدا کرده و نیازمند علمی بود که حضور جهانی آن را توجیه کند اما اندیشه‌های پسامدرن این ظرفیت را نداشتند.

ناتوانی جهان غرب برای توجیه حضور جهانی خود، در شرایطی که اقتصاد و سیاستش، به این حضور نیاز دارد، بعد دیگری از بحران معرفتی - علمی است؛ یعنی ناسازگاری بین عملکرد اقتصادی و سیاسی غرب با توانمندی‌های معرفتی و علمی آن.

فرهنگی که توان معرفتی لازم برای دفاع از ابعاد گسترده اقتصادی و سیاسی خویش را نداشته باشد، به حیوان فرتوتی می‌ماند که باوجود جثه عظیم خود، زمین گیر و آسیب پذیر شده است.

بحران معنویت

در فرهنگ غرب گرایش به دین و معنویت از سر گرفته شده است و حتی برای پاسخ دادن به نیاز فطری آدمی به معنویت، دین‌های جدید و عرفان‌های رنگارنگ همانند قارچ از زمین روییده‌اند و عده‌ای از آنها پیروی می‌کنند. بحران معنویت چه زمانی و چرا در فرهنگ غرب پدید آمد؟ جامعه شناسان با چه نام‌هایی از این بحران یاد کرده‌اند؟ این بحران چه پیامدهایی داشته است؟

در فرهنگ مدرن، سکولاریسم به صورت آشکار مطرح شد. در این فرهنگ، گرایش‌ها و رفتارهای دینی تنها با توجیه دنیوی امکان مطرح شدن دارند. سکولاریسم به ترتیب، در حوزه‌های هنر، اقتصاد، سیاست و علم ظاهر گردید و فرهنگ تخصصی هر یک از این حوزه‌ها، سکولار و دنیوی شد؛ اما فرهنگ عمومی جامعه غربی، در محدوده زندگی شخصی و خصوصی افراد، همچنان دینی باقی ماند.



■ حضور دین در فرهنگ عمومی جامعه غربی (برگزاری مراسم عید پاک، ازدواج و تدفین براساس آموزه‌های مسیحیت)

برخی جامعه‌شناسان بر این گمان بودند که در قرن بیستم، دین از آخرین عرصه حضور خود - یعنی قلمرو فرهنگ عمومی - نیز بیرون خواهد رفت اما واقعیت، خلاف این پیش‌بینی را نشان داد.

طی قرن بیستم نه تنها دین از فرهنگ عمومی مردم خارج نشد بلکه در سال‌های پایانی آن، نگاه معنوی و دینی، به سطوح مختلف زندگی انسان‌ها بازگشت. بعضی متفکران از این موج که نشانه بحران معنویت در فرهنگ غرب است، با عناوین «افول سکولاریسم» و «پساسکولاریسم» یاد کردند.

مهم‌ترین علت تداوم باورهای دینی و معنوی در زندگی انسان، نیاز فطری آدمی به حقایق قدسی و ماوراء طبیعی است. یک فرهنگ علاوه بر نیازهای جسمانی و دنیوی انسان، باید به نیازهای معنوی و قدسی او نیز پاسخ دهد. همان‌گونه که بی‌توجهی به ابعاد دنیوی، به بحران منجر می‌شود، غفلت از ابعاد معنوی شکل دیگری از بحران را به دنبال می‌آورد. فرهنگ غرب با انکار حقایق قدسی، نه تنها به آرمان‌های انقلاب فرانسه نرسید بلکه با اصالت بخشیدن به انسان دنیوی در قرن بیستم به پوچ‌گرایی، یأس و ناامیدی و مرگ آرمان‌ها و امیدها انجامید.



■ چالش‌های معنوی، اخلاقی و عاطفی، چالش‌های برخاسته از عمق فرهنگ غرب هستند.

- گریز و رویگردانی از سکولاریسم در جوامع غربی، پیامدهای اجتماعی مختلفی داشت از جمله:
- برخی از نخبگان جهان غرب را به جست‌وجوی سنت‌های قدسی و دینی^۱ واداشت.
 - مهاجران ساکن کشورهای غربی را که اغلب مرعوب فرهنگ مدرن شده بودند، به سوی هویت دینی خود فراخواند.
 - بازار معنویت‌های کاذب و دروغین را رونق بخشید؛ خرافه پرستی، شیطان پرستی، انواع بازسازی شدهٔ ادیان و عرفان‌های شرقی و سرخ‌پوستی، نمونه‌هایی از این معنویت‌های دروغین هستند.

گفت‌وگو کنید

اجلاس هزارهٔ ادیان در آستانهٔ قرن بیست‌ویکم در نیویورک برگزار شد و در آن، اندیشمندانی از ادیان گوناگون جهان، گرد هم آمدند تا نقش دین را در استقرار صلح جهان بررسی کنند. به نظر شما چرا نشست‌های مشابه این اجلاس طی قرن بیستم برگزار نشد؟ در این باره گفت‌وگو کنید.

با هم تکمیل کنید

پیامدها	بحران‌های عمیق فرهنگ غرب
.....	بحران معرفتی
.....	بحران معنویت